رپورتاژ

تاریخ فلسفه راتلج به جلد پنجم رسید

تاریخ عصر روشنگری

دانشجویان فلسفه واحدهای بسیاری را باید تحت عنوان کلی «تاریخ فلسفه» بگذرانند. منبع دانشجویانی که به زبان فارسی می‌خوانند غالباً «تاریخ فلسفه غرب» است؛ به‌عنوان جامع‌ترین تاریخ فلسفه‌ای که تا به امروز به زبان فارسی ترجمه شده است. هرچند پیش از اینها تاریخ فلسفه اصل بریه، برتراند راسل و ول دورانت نیز به فارسی برگردانده شده بودند اما تا به امروز کاپلستون به‌عنوان تنها منبع دانشگاهی معرفی شده است. در دوسال گذشته یکی از معتبرترین متون دانشگاهی، تاریخ فلسفه راتلج، در ایران ترجمه و منتشر شده که اخیراً به جلد پنجم رسیده است. عنوان جلد پنجم، «فلسفه بریتانیایی و عصر روشنگری» است که تا حدودی از حیث شماره مجلد و موضوع با کاپلستون هم‌پوشانی دارد. اما شاید تفاوت عمده تاریخ فلسفه‌های راتلج در بازار با راتلج در این باشد که کتابی (مرجع) با یک نویسنده و چندین مترجم، جای خود را به کتابی با چندین نویسنده و ویراستار و چند مترجم داده است. تاریخ فلسفه راتلج توسط استادان هر حوزه در ۱۰ جلد تدوین شده و در مقایسه با کاپلستون، حوزه مطالعات تاریخ و اندیشه فلسفی را تخصصی‌تر دنبال می‌کند. این دوره چند دهه بعد از کاپلستون توسط متخصصان تاریخ فلسفه نوشته شده و به‌این‌ترتیب مباحث جدیدی را دربر می‌گیرد. دوره راتلج را متخصصان مختلف نوشته‌اند که اغلب هم با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند. ازاین‌رو، در هر جلد، هم روایت تاریخ فلسفه آن دوره را می‌خوانیم و هم در خلال متن، از اختلاف‌نظرهای پژوهشگران در این حوزه مطلع می‌شویم. به‌علاوه حجم ارجاع‌ها و کتاب‌شناسی راتلج از دیگر آثار قابل‌مقایسه نیستند. به همین دلیل تاریخ فلسفه راتلج را بسیار ماخترتر و به‌روزتر می‌دانند. تاریخ فلسفه، همان طور که از نامش برمی‌آید، بیانگر وحدت دو رشته بسیار متفاوت است که هرکدام قدیم‌ندیم‌هایی جدی در یکدیگر دست‌کم ندارند. ازاین‌رو، تاریخ فلسفه باید بتواند با درک کلی از «دیدگاهی متکی بر دوران»، متفکران آن دوران و چارچوب مفهومی‌شان را توصیف کند. ادعای ویراستاران این مجموعه این است که به‌دنبال چنین فراتر از توصیف هستند، چیزی که بیشتر مخاطرپذیر به جنبه‌های انتقادی تعیین‌کننده‌ای است؛ به‌این اعتبار که هرقدر در پی بسط یک استدلال هستند، در جست‌وجوی اقناع آن نیز هستند. در هر جلد سرفصل‌ها برحسب فیلسوفان تاثیرگذار یا جریان‌های خاص تقسیم‌بندی شده و در کنار آن باید به موفقیت و اهمیت متفاوت است. از سوی دیگر ویراستاران کتاب نیز مدعی شده‌اند که شیوه‌دانه مقالات این کتاب برای مخاطبان غیرحرفه‌ای فلسفه نیز کاربرد داشته باشد به دادهای پایه‌ای و مقدماتی فلسفی آنها کمک کند و برای دانشجویان فلسفه نیز تکمیل‌کننده مرجع‌های قبلی آنها باشد. اما درباره این مجلد:

این مجلد به تاریخ فلسفه اروپایی می‌پردازد که از اواخر قرن هفدهم میلادی و در طی اکثر قرن هجدهم عمومیت یافته و در طی قرن نوزدهم به‌عنوان یکی از مفاهیمی تثبیت شده که ازآنکه‌دارد با آن درباره خودشان و پروژه‌شان فکر می‌کردند. جالب است بدانیم ویلیام مک‌نیل که اصطلاح از قلب نوزدهم تا نیمه نوزدهم بود. در قرن نوزدهم بود که در نگاهی به گذشته کلیت این دوره از این اصطلاح استفاده شد. اما، حال‌حاستگاه آن به قرن هجدهم و بریتانیا بازمی‌گردد. موخران اتفاق‌نظر دارند که فلسفه در قرن هجدهم در انگلستان و ایرلند شکوفا شد. ولذ، رپچارد برایز را معرفی کرد. درحالی‌که ایرلند، برکلی و برک را داشت. اینک همچنین فرانسیس هاچسن را عرضه کرد که هیوم و فیلسوفان روشنگری اسکاتلندی بسیار مشهوری هستند. اسکاتلندی‌ها هم به‌نوبه خود تاثیر قابل‌توجهی بر روشنگری آلمانی گذاشتند که از عمده‌ترین این تاثیرات، تاثیرشان بر فلسفه کانت بود. روایت این کتاب در همین مسیر حرکت می‌کند. براین‌اساس فصل‌های کتاب معمولا به دو چهره یا گروهی از افراد اختصاص یافته است. این مجلد با هربرت اچل جریوری و افلاطونیان کمبریج، نیوتن و روشنگری اولیه انگلیسی آغاز می‌شود.

تاریخ فلسفه راتلج (جلد پنجم)

فلسفه بریتانیایی و عصر روشنگری

ویراستار: استوارت براون

ترجمه: علی معظمی

ناشر: چشمه

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

لاک در فصل‌های بعدی چهره‌ای کلیدی خواهد بود. هم به دلیل اهمیتش در تحول فلسفه بریتانیایی و ایرلندی و هم به دلیل تاثیر شکل‌دهندگی‌اش بر کلیت روشنگری. مجلد حاضر مباحث مربوط به روشنگری اسکاتلندی و تاثیر آن بر روشنگری آلمانی و در نتیجه تاثیر آن بر کانت را شامل می‌شود. اندیشه فرانسوی که به‌نوبه خود بر روشنگری رادیکال متاخر، به‌ویژه بنتام، تاثیر گذاشت در همین مجلد مورد ملاحظه قرار گرفته است. اما کتاب فصل‌های معتبر و واضح را از متخصصانی بیشتر کنار هم آورده است و مقدمه‌ای محققانه را بر این دوره از تاریخ فلسفه عرضه می‌کند؛ از جمله فصل‌های کتاب هرکدام قدیم‌ندیم‌هایی جدی در یکدیگر دست‌کم ندارند. ازاین‌رو، تاریخ فلسفه باید بتواند با درک کلی از «دیدگاهی متکی بر دوران»، متفکران آن دوران و چارچوب مفهومی‌شان را توصیف کند. ادعای ویراستاران این مجموعه این است که به‌دنبال چنین فراتر از توصیف هستند، چیزی که بیشتر مخاطرپذیر به جنبه‌های انتقادی تعیین‌کننده‌ای است؛ به‌این اعتبار که هرقدر در پی بسط یک استدلال هستند، در جست‌وجوی اقناع آن نیز هستند. در هر جلد سرفصل‌ها برحسب فیلسوفان تاثیرگذار یا جریان‌های خاص تقسیم‌بندی شده و در کنار آن باید به موفقیت و اهمیت متفاوت است. از سوی دیگر ویراستاران کتاب نیز مدعی شده‌اند که شیوه‌دانه مقالات این کتاب برای مخاطبان غیرحرفه‌ای فلسفه نیز کاربرد داشته باشد به دادهای پایه‌ای و مقدماتی فلسفی آنها کمک کند و برای دانشجویان فلسفه نیز تکمیل‌کننده مرجع‌های قبلی آنها باشد. اما درباره این مجلد:

این مجلد به تاریخ فلسفه اروپایی می‌پردازد که از اواخر قرن هفدهم میلادی و در طی اکثر قرن هجدهم عمومیت یافته و در طی قرن نوزدهم به‌عنوان یکی از مفاهیمی تثبیت شده که ازآنکه‌دارد با آن درباره خودشان و پروژه‌شان فکر می‌کردند. جالب است بدانیم ویلیام مک‌نیل که اصطلاح از قلب نوزدهم تا نیمه نوزدهم بود. در قرن نوزدهم بود که در نگاهی به گذشته کلیت این دوره از این اصطلاح استفاده شد. اما، حال‌حاستگاه آن به قرن هجدهم و بریتانیا بازمی‌گردد. موخران اتفاق‌نظر دارند که فلسفه در قرن هجدهم در انگلستان و ایرلند شکوفا شد. ولذ، ریچارد برایز را معرفی کرد. درحالی‌که ایرلند، برکلی و برک را داشت. اینک همچنین فرانسیس هاچسن را عرضه کرد که هیوم و فیلسوفان روشنگری اسکاتلندی بسیار مشهوری هستند. اسکاتلندی‌ها هم به‌نوبه خود تاثیر قابل‌توجهی بر روشنگری آلمانی گذاشتند که از عمده‌ترین این تاثیرات، تاثیرشان بر فلسفه کانت بود. روایت این کتاب در همین مسیر حرکت می‌کند. براین‌اساس فصل‌های کتاب معمولا به دو چهره یا گروهی از افراد اختصاص یافته است. این مجلد با هربرت اچل جریوری و افلاطونیان کمبریج، نیوتن و روشنگری اولیه انگلیسی آغاز می‌شود.

«چیزی به نام تفکر به ۶۸ وجود نداشت؛ این تفکر پس از رخداد ساخته و پرداخته شد». این ارزیابی انتقادی الیزابت رودینسکو حدود چهار دهه پس از واقعه است. رودینسکو تاریخ‌نگار و دانشیار در دپارتمان تاریخ دانشگاه دیدرو است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به «فلاسفه در آشفتگی» (۲۰۰۵)، «تاریخچه رواگوای در فرانسه» (۱۹۸۲) و «کان علیزغم همه چیز» (۲۰۱۱) اشاره کرد. مارسل گوشه نیز فیلسوف و تاریخ‌نگاری است که در مغالم مدیر مطالعات و تحقیقات در مرکز پژوهش‌های فلسفی ریمون آرون در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس مشغول به کار است. ازجمله آثار او می‌توان به «شرایط تاریخی» (۲۰۰۳)، «گفت‌وگوی او با آلن بدیو درباره کمونیسم، سرمایه‌داری، و آینده دموکراسی» (۲۰۱۴) اشاره کرد. آنچه می‌خوانید گفت‌وگوی الیزابت رودینسکو و مارسل گوشه است درباره شورش‌های فکری، پیشروی ساختارگرایی و ظهور نولیبرالیسم در اواخر دهه ۱۹۶۰.

گفت‌وگوی الیزابت رودینسکو و مارسل گوشه درباره نسبت امروز با دهه ۱۹۶۰

تفکر۶۸ و میراث آن

ترجمه: نیما پرژام، محسن ملکی

مارسل گوشه: الیزابت رودینسکو به‌درستی و وجه آکادمیک مه۶۸ را یادآور شد؛ این جنبش شورشی فکری علیه دانشگاه‌های متحجری بود که با فضاهای فکری فوق‌العاده بارور هیچ سنخیتی نداشتند. قطع‌نظر از اینکه بعدا چه نظری درباره این دسته از نویسندگان پیدا کردم، آنها باعث شدند با شوروشوق غرق در زندگی فکری بشوم. ۱۹۶۶ سالی بود که تفکر ساختارگرا کل کرد. این تفکر ریشه در آثار لوی استروس داشت. وقتی من کلاس ۱۹۶۶ که لکان، رولاندبارت و آلن تو صورت‌بندی کرد و الگوی زبان‌شناختی در نظریه ادبی احیا شد - حال بگذریم از حلقه فلسفی درخشانی که حول آن شکل گرفت - ساختارگرایی به پروژه‌ای قدرتمند بدل شد. من هم مثل خیلی از مردم احساس می‌کردم شاهد ظهور نظریه‌ای یکپارچه در حوزه علوم انسانی هستیم. تصورمان این بود که می‌توانیم نظریه‌ای درمورد سوژه فردی را که روانکاوی از او صورت‌بندی کرده بود به نظریه‌ای درباره جامعه بیوند بزنیم که با ساختارگرایی متاثر از لوی استروس از او صورت‌بندی شده بود؛ و کل این قضیه نیز مبتنی بر دیالکتیک بود. دیالکتیک علم درباره تولیدات بشری، زبان، دانشگاه رسمی در مواجهه با ظهور این جهان نوین جهانی نهادی صلب و مسوخ به نظر می‌رسید که در گذشته گیر کرده بود. مشخصه جنبش مه ۶۸ این بود که شعور و شوق زیادی برای کسب دانش داشت. همه این پژواک‌ها به این شور و شوق نظری بازتابی گسترده می‌بخشیدند. چراکه روحی شدیداً دموکراتیک (ultra-democratic) به آن جان می‌بخشید.

گفت‌وگوی سیاسی اساسی در کار است. چرا؟

مارسل گوشه: در حوزه سیاست موضع من با رودینسکو فرق دارد. در میان نویسندگان مورد بحث، نویسنده‌ای بود که در آغاز با شور و شوق به سراغش رفتم ولی خیلی زود مرزهایش را درک کردم: لویی آلتوسر. آن وقت‌ها آنهایی که با بیشگامان فکری همدلی داشتند با لحظه سالی به دو گروه تقسیم می‌شدند. کمونیست‌ها که در اکثریت بودند، و چپ‌های تندرو (ultra-left) که اقلیت را تشکیل می‌دادند. به لطف ملاقات‌های اتفاقی، توانستم از سنت گروه گورنلیوس گالستروادیوس و گلود لوفور (یعنی «با سوسیالیسم یا بربریت» بهرمند شدم. واقع دو واقعه مه ۶۸ در کار بود. گروه اول از لحاظ سیاسی لنینیست بود. خواه کمونیست خواه تروتسکیست یا فیلسوف و مورخ و نویسنده بود. او سبک خاصی نمی‌توان نام‌گذاری کرد، اما می‌توان آن را «آزادی‌خواه» (libertarian) نامید. البته با اشکال مختلف. از ازجمله گروه‌های سیاسی خودجوش. آنارشیست‌ها و چپ‌های تندرو. من جزء این گروه بودم.

الیزابت رودینسکو: وقتی من عضو حزب کمونیست فرانسه شدم، فرانسه آلتوسر-لیدی‌ای در آن را قانعم‌کرده‌ات دانست و چیدمان رایج‌ای آمریکای پیش‌تر از دروس حزبی نقدی همه‌جانبه را آغاز کرده بود و بالاخص حل عضو حزب مانده بود - درست شبیه آلتوسر. احزاب حزب کمونیست برای من به میراث انقلاب اکتبر، جبهه مردمی، انقلاب فرانسه و تمام رخدادهای تاریخ‌ای درسطح جهانی به‌ارمغان می‌آوردند. من به این حزب بحث‌های درباره ساختارگرایی و نقدی درباره دانشگاه مطرح می‌کرد. به‌خصوص گفت‌وگوهای مجله La Nouvelle Critique درمورد آرای دریدا و همچون یک سبک با شیوه فکر و عمل همه‌جاحاضر و بی‌شکل، بلکه به مثابه سیم‌پیوزن درک می‌کردم. موفقیتی که کسانی مثل کاستوریادیس و ابداعات خلاقانه در قبال آن لکان‌بدیر است. اما همواره تحت محدودیت‌های ساختاری آن موقعیت‌ابراد می‌کردم که جیمسون درمورد پاسخ به آن می‌آید. برخلاف اولی که مشخصاً مربوط به دوره‌بندی بود. جنبه درزمانی دارد. سؤال این است که گزینش‌های چنین روایت تاریخی‌ای با چه توجیهی انجام می‌گیرد؟ چه رابطه‌ای بایم میان «سطوح» مختلف تغییر تاریخی مورد بحث برقرار شود؟ روایت جیمسون مدعی است که با طرح‌های مختلف از چهار سطح اجتماعی (تاریخ فلسفه، نظریه و چهار مختلف تولید فرهنگی و چرخه‌های اقتصادی) آن هم در بافتاری محدود به ایالات متحده، فرانسه و جهان سوم، چیز معناداری درباره دوره ۶۰ بگوید. لس‌کزینشی‌بودن از نظر یا بالقوه با دو ایراد همراه است؛ یکی اینکه وزن برابری برای زیربنا و روبنا قائل می‌شود (که از دیدگاه مارکسیستی خود جیسمون محل اشکال است). ایراد دیگر در کاربرد قیاس‌ها است؛ نوعی توازی قیاسی که در آن «تولید شعری بالاسر استیونس به‌نوعی «یکسان» است با کشش سیاسی چوکوواره. راه رفتم جیسون. این کاربرد قیاس دست‌کم از اشیلگلر به این‌طرف تبعیض‌آمیز به حساب می‌آمد.

جیسون بی‌آنکه وارد بحث مارکسیستی زیربنا و روبنا شود به ایراد اول این‌طور پاسخ می‌دهد: قیاسی در دست نیست که پدیده‌های تخصصی و نخبه‌بسند نظیر نوشتن شعر تنواند روندها و گرایش‌های تاریخی را به وضوح خود زندگی واقعی آشکار نشان دهد. شاید این‌گونه پدیده‌ها به خاطر ابزار و شبه‌خودمختاری خود که به گونه‌ای موقعیت آزمایشگاهی نزدیک می‌شود، بتوانند این روندها و گرایش‌ها را حتی با وضوح بیشتری نشان دهند. پاسخ به ایراد دوم، نکته جالب‌تری را در خود دارد. «تفاوت بنیادینی وجود دارد میان رایت گوتری و روایت‌های یک تاریخ ایدئولوژیک قدیمی‌تر که درصدد بودند از خلال قیاس‌ها و تمثیل‌ها میان سطوح بسیار متمایز حیات اجتماعی به یک وحدت‌بخشی «بیانگرانه» برسند». تفاوتشان از نظر جیسون در این است که آن روایت‌ها می‌خواستند همان‌هدایی را میان فرم‌های سطوح مختلف طرح کنند. اما آنچه در روایت خود وی مطرح می‌شود. شباهت‌هایی معنادار میان «گستاه‌ها» - هرچه رده در آن فرم‌ها و سطوح و کسرش‌شان است. صحبت در سه سر «وحدت ارگانیک دهه ۶۰ در تمام سطوح آن، بلکه فرضیه‌ای درباره ریشه و شباهت‌های موقعیتی بنیادین است که در آن، این سطوح بسیار متفاوت طبق قوانین داخلی خود بیش می‌روند». جیسون است که اگر جیسون برای ما فاصله‌گیری هرچه بیشتر از ایده‌آلیسم در روایت تاریخی، بر آن است تا حد امکان از مؤلفه‌های محتوایی به جانب خصوصیات ساختاری پیشروی کند؛ خصوصیاتی که جیسون کیست، ریتم و دیناميسم.

به این توضیح، از نظر جیسیمون آنچه به عنوان «گرنیشی بودن» نقطه‌نصف فرایند تاریخی یا روایتی وی محسوب می‌شد حال دیگر یکدیگر را «وارسی کنند». «در زمانه کنونی که در نظر می‌رسد بی‌نهایت تفسیر روایی از تاریخ امکان‌پذیر است، مطمئن‌تر اینکه نشان دهیم قاعده‌مندی‌هایی که برای یک دوره فعالیت (مثلا فعالیت شناختی، یا زیباشناختی یا انقلابی) فرضه‌سازی شده است، به نحو شگفتی با طبقه‌ی مجدد همان قاعده‌مندی‌ها در یک حوزه بسیار متفاوت و به‌ظاهر نامربوط تایید می‌شود». در پایان مقدمه، جیسون تاکید می‌کند آنچه ارائه خواهد داد تاریخی از دهه ۶۰ به شیوه سنتی نیست. «بازمعنی‌ابخشی مطمئنا در بحران است. چنان‌که جمهوری در بافتار محدود به مطمئنا جنبت جنس». اما از نظر جیسون، هوشمندانه‌ترین راه‌حل به این بحران این نیست که تاریخ‌نگاری را به‌تمامی به عنوان یک مؤلفه تندرو (ultra-left) که اقلیت را تشکیل می‌دادند. به لطف ملاقات‌های اتفاقی. توانستم از سنت گروه گورنلیوس گالستروادیوس و گلود لوفور یعنی «با سوسیالیسم یا بربریت» بهرمند شدم. واقع دو واقعه مه ۶۸ در کار بود. گروه اول از لحاظ سیاسی لنینیست بود. خواه کمونیست خواه تروتسکیست یا فیلسوف و مورخ و نویسنده بود. او سبک خاصی نمی‌توان نام‌گذاری کرد، اما می‌توان آن را «آزادی‌خواه» (libertarian) نامید. البته با اشکال مختلف. از ازجمله گروه‌های سیاسی خودجوش. آنارشیست‌ها و چپ‌های تندرو. من جزء این گروه بودم.

الیزابت رودینسکو: وقتی من عضو حزب کمونیست فرانسه شدم، فرانسه آلتوسر-لیدی‌ای در آن را قانعم‌کرده‌ات دانست و چیدمان رایج‌ای آمریکای پیش‌تر از دروس حزبی نقدی همه‌جانبه را آغاز کرده بود و بالاخص حل عضو حزب مانده بود - درست شبیه آلتوسر. احزاب حزب کمونیست برای من به میراث انقلاب اکتبر، جبهه مردمی، انقلاب فرانسه و تمام رخدادهای تاریخی‌ای درسطح جهانی به‌ارمغان می‌آوردند. من به این حزب بحث‌های درباره ساختارگرایی و نقدی درباره دانشگاه مطرح می‌کرد. به‌خصوص گفت‌وگوهای مجله La Nouvelle Critique درمورد آرای دریدا و

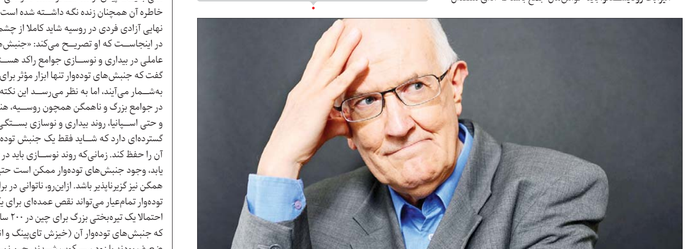

مارسل گوشه: به‌راحتی می‌توان موفقیت مفاهیمی چون رپژوم، ماشین‌های میل‌وزر، شبکه‌ها، رپژفرت یا زیست‌قدرت را درک کرد. این مفاهیم و تفکری که شالوده این مفاهیم است با حرکت جواموم ما کاملا جور در می‌آیند. اما آیا به ما کمک می‌کنند تا لس حرکت را بفهمیم و تحلیل کنیم؟ بعید می‌دانم. تفکر فوکو-ترجمه نظری و مؤثری از سوبژکتیویته نظام کمونیستی را به تفکر کشید. برخلاف نظم، به نظرم لیس تفکر واقعا به من کمک کرد تا ظهور جهانی‌شدن را حلاجی کنم. آن هم با رفتن به دنبال کسانی مثل سوبژکتیویته که شریک جرم سلطه هم‌اکنون در جواموم ما در حال رخ‌دادن است؟ فکر نکنم. جهانه‌شناسی این نداشتم چون ظرفدار انقلاب بین‌المللی بودم. البته یکی از آموزه‌های کمونیسم نیز این بود که انقلاب به شکلی جهانی رخ می‌دهد: پایان مزرها و دولت-ملت‌ها... من عمیقاً اروپایی بودم. به همین دلیل بود که ایده کمونیسم اروپایی! تا به تصور می‌کنند. اما از پاسخ‌دادن به پرسشی دیگر ظفره می‌رود. اینکه نقش نظام آموزشی در جواموم ما جیست و با مشکلات حادی که این نهاد در حال حاضر با آنها مواجه است. چه باید کنیم. آیا می‌توان نظام آموزشی را فقط و فقط به بازتولید تقلیل داد؟ شک دارم. این مسئله بحثی دانشگاهی نیست. این نظر خربی بسیاری به بار آورد. بوردیو در کتاب «وارثان» سؤال خوبی از فرهنگ آن دهه زد. این تبانی و همدستی طبقاتی می‌داند. یک بار این نقد امکان حضبت یافت و ریاضی جایگاه ابزاری مشروع را یافت که به کار ذاهدان طبقه‌بندی‌کننده می‌آید. ازآنجاکه ریاضی حضبت به دامن منطق ساده استدلال می‌شود، ادعا می‌کند که به‌خانواده تا وجه تکامل و شکل‌گیری‌اش بینندیم. به نظرم مطالبات فردگرایانه محصول نظریه سوبژکتیویته، از جمله نظریه فروید، هستند. سیاست در هبات رهایی فردی ظاهر شد. مثل روز روشن است که فمینیسم سقوط کرد چراکه به چیزی بیش ازحد جزءاندیشانه بدل شد. درست مثل بسیاری از آرمان‌های رهایی‌بخش. حقوق اقلیت‌ها مثل مافقه و مبارزه بودند. البته هنوز هم هستند.

آیا امروزه در فرانسه شاهد یک جنبش شد مه ۶۸ هستیم؟

الیزابت رودینسکو: شاهد جنبشی هستیم که وقته‌فته همه‌جیز را از بیچ‌وبن به سمت جناح راست حرکت می‌دهد. با ظهور بیوپلیسم، مردم امروزه بیشتر به سمت مارین لوپن حرکت می‌کنند تا جپ رادیکال. و تظاهرات اعتراضی علیه ازدواج برابر هیچ شباهتی به مه ۶۸ ندارد، این معترضان حتی تلاش هم نمی‌کنند تا از فضای زیباشناختی مه ۶۸ تقلید کنند. تظاهرات مه ۶۸ ذهدی بی‌نهایت زیباشناختی و جشن‌مانند و زنانی بسیار زیبا داشت. تظاهراتی که علیه ازدواج برابر می‌شود و تمامی شرکت‌کنندگان سلطنت‌طلب آن و شعارهای بعضا نژادپرستانه‌شان هیچ شباهتی به تظاهرات به مه ۶۸ ندارد. هیچ‌وقت ندیده بودم که در تظاهرات، کودکان در کالسکه بچه پرچم‌هایی را در دست داشته باشند. از خودم می‌پرسم وقتی این بچه‌ها بزرگ شوند و متوجه شوند که این جنن اتت دست عده‌ای دیگر قرار گرفته‌اند، چه فکری خواهند کرد.

مارسل گوشه: مه ۶۸ به چیزی احمقانه و نقطه مقابل جناح راست بدل شده است. با این باعث می‌شود مردمی که بدان حمله می‌کنند، متوجه بنیادهای حقیقی استحاله گسترده‌ای نشوند که همگی در آن هم به میان آمده‌اند. استحاله‌ای که خود مردم نیز در آن مشارکت می‌کنند. مسئله جناح چپ این است که در مواجهه با این روندها هیچ تحلیل موجه و بشعوری ارائه نمی‌دهد. تاثیرات همین موج اقتصادی است که شرایط را برای «تامیفاقین استعمار و اغرار استعمار نو در کشورهای جهان سوم و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ملازم آن فراهم می‌کند. این موج، به آزادشدن نیروهایی می‌انجامد که به ۶۸ اروج‌زن دارد و آنها می‌کیرد. جیسون حتی دهه ۶۰ را لحظه‌ای توصیف می‌کند که طی آن، گسترش‌یافتن سرمایه‌داری به مدرنیته‌ای در مقیاس جهانی، همچون آزمایشی علیه‌ـ انرژی‌های اجتماعی و نیروهای جدید نظریه‌پردازی نشده را به هم‌دماه داشت: سایه‌یوستن و اقلیت‌ها، جنبش‌های جهان سوم، و توسعه حاملان جدید و مبارز «آگاهی مازاد» در جنبش‌های دانشجویان و زنان. این رابطه و ترنیجه، هیچ‌گرمشدن آن با جهان در کلیت آن.

اقتباد: با «وهله نهایتا تعیین‌کننده»، ایرا اصلی این مقاله، همان نظریه سرمایه‌داری متاخر مدت است که در مقاله «بیست‌مدرنیسم، منطق کلی سرمایه‌داری متاخر» تیبز نقش محوری داشت (جیسیمون خود در جایی این مقاله را در پیوست با مقاله‌ات خود درباره بیست‌مدرنیسم امتحان کرد). جیسیمون به دنبال آن است که باسخی به دو سؤال مطرح در مقدمه مقاله فراهم کند. یکی از آنها: «اعتبار تحلیل مارکسیستی برای دوره‌ای است که سلطه سیاسی عمده آن طبقه طاهرا مقاوت طبقه اجتماعی همراه است که خود را به شکلی نهادی نشان می‌دهد: «اذعام فدراسیون کارگران آمریکا (AFL) و کمیته سازمان صنعتی آمریکا (CIO) را در سال ۱۹۵۵ می‌توان نوعی «صلح امکان» بنیادین برای رهاندن دیدمانهای سیاسی و اجتماعی دهه دهه ۶۰ دانست». این ادغام، که از پیروزی‌های مک‌کارتیسم بود، اخراج کمونیست‌ها را از جنبش کارگری آمریکا تضمین کرد، به تحکیم «قرارداد اجتماعی» غیرسیاسی جدیدی میان کسب‌وکارهای آمریکا و اتحادیه‌های کارگری این کشور انجامید و موقعیتی خلق کرد که در آن امتیازات نیروی کار مدکر مشروط به وجود به انتهای خود می‌رسد. آخرین دور از این چرخه‌های کندراتیف با فناوری رایانه‌ای، انرژی هسته‌ای و مکانیزه‌شدن کشاورزی منتهی می‌شود که مشخصه آن، تقابل آن را در آمریکا از سال ۱۹۲۰ و در سایر کشورهای امپریالیستی، بعد از جنگ جهانی دوم می‌داند» و با بیان جهانی ۷۴-۱۹۷۳ (یعنی همزمان با پایانی که جیسیمون پیش از این ایده ۷۰ پیشنهاد کرده است) یوپایی‌هی این «آخرین موج» تمام می‌شود. تاثیرات همین موج اقتصادی است که شرایط را برای «تامیفاقین استعمار و اغرار استعمار نو در کشورهای جهان سوم و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ملازم آن فراهم می‌کند. این موج، به آزادشدن نیروهایی می‌انجامد که به ۶۸ اروج‌زن دارد و آنها می‌کیرد. جیسیمون دهه ۶۰ را لحظه‌ای توصیف می‌کند که طی آن، گسترش‌یافتن سرمایه‌داری به مقیاس جهانی، همچون آزمایشی علیه‌ـ انرژی‌های اجتماعی و نیروهای جدید نظریه‌پردازی نشده را به هم‌دماه داشت: سایه‌یوستن و اقلیت‌ها، جنبش‌های جهان سوم، و توسعه حاملان جدید و مبارز «آگاهی مازاد» در جنبش‌های دانشجویان و زنان. این رابطه و ترنیجه، هیچ‌گرمشدن آن با جهان در کلیت آن.

اقتباد: با «وهله نهایتا تعیین‌کننده»، ایرا اصلی این مقاله، همان نظریه سرمایه‌داری متاخر مدت است که در مقاله «بیست‌مدرنیسم، منطق کلی سرمایه‌داری متاخر» تیبز نقش محوری داشت (جیسیمون خود در جایی این مقاله را در پیوست با مقاله‌ات خود درباره بیست‌مدرنیسم امتحان کرد). جیسیمون به دنبال آن است که باسخی به دو سؤال مطرح در مقدمه مقاله فراهم کند. یکی از آنها: «اعتبار تحلیل مارکسیستی برای دوره‌ای است که سلطه سیاسی عمده آن طبقه طاهرا مقاوت طبقه اجتماعی همراه است که خود را به

اندیشه

تحلیل‌رفتن، یا حتی تخریب عظمت فرانسه است. چه بر سر جامعه فرانسه آمده، که موجب چنین تقدمایی بر «تفکر مه ۶۸» شده است؟

مارسل گوشه: مه ۶۸ یک شکست سیاسی و فاقد هرگونه پیامد عملی بی‌واسطه بود. بادمان باشد که در انتخابات ۱۹۶۹ دیری کناردهری ژنرال دوگل جناح چپ شکست خورد. اما این شکست سیاسی با بیروزی فرهنگی و اجتماعی چشمگیری همراه بود؛ روح مه ۶۸ در جامعه فرانسه نفوذ کرد و آن را دگرگون ساخت. واقعه‌ای که این امر را تندید کرد بحران ۱۹۷۲ بود که در پی سقوط نفت در پاییز ۱۹۷۳ رخ داد. فرایند جهانی‌سازی شروع شد؛ و این بدان معنا بود که اینک وجه مشخصه تغییر جهان، تغییر سرمایه‌داری و تغییر جامعه، غلبه فردگرایی بود. سیاست انقلابی کنار گذاشته شد. اما به عکس آزادی‌خواهی فردگرایانه لیبرال به سیاست غالب بدل شد. این صورتا جامعه فرانسه نبود که چنین تحولی را از سر گذراند، بلکه یک جنبش عمومی بر تمامی جواموم غربی اثر گذاشت. این نکته‌ای است که نقد دست راستی نظیر نقد ارک زمور (Eric Zemmour) قادر به دیدن آن نیست. او طوری حمله می‌کند گویی همه‌چیز نتیجه وقایع ۱۹۶۸ است. درحالی‌که این تحولات در واقع خصلتی جهانی دارد. «مه ۶۸» در نهایت امر، صرفاً راهی بود برای فرانسه تا وارد این جهش و تحول ناگهانی شود. تحولی که همزمان قدامت و مناسبات و نهادهای اجتماعی - قبل از همه خانواده - را دگرگون کرد. و موضعیت کنونی شاهد شیفتگی جالب توجه و نسبتاً مبهمی نسبت به دیسکفتار مصلیل فوکو درباره زیست- سیاست در سال ۱۹۷۹ هستیم. این امر برایمان تصویری مهیا می‌کند تا ببینیم یک دهن جایک و سیع جوفور با این تغییر و تحولات درونی‌اش چه می‌شود. حتی پرشورترین پیروان فوکو می‌بایست تصدیق کنند - البته نه بدون شهرندی و خجالت - که او کشش و علاقه خاصی به تحول نولیبرالیسم‌ایی داشت که پس از آن رخ داد. در واقع درسگفتار او دقیقاً همزمان بود با بیروزی مارکارت تاچر در انتخابات بریتانیا که خود پس از مدتی کوتاه، بیروزی رونالد ریگان در ایالات متحده را در پی داشت. این همزمانی به‌خودی‌خود برای من ناراحت‌کننده نیست. آنچه موجب می‌شود فوکو و امثال او را سرزنش

آیا تفکرش هنوز زاینده و بارور است یا اینکه به بن‌بست می‌رسد؟

مارسل گوشه: به‌راحتی می‌توان موفقیت مفاهیمی چون رپژوم، ماشین‌های میل‌وزر، شبکه‌ها، رپژفرت یا زیست‌قدرت را درک کرد. این مفاهیم و تفکری که شالوده این مفاهیم است با حرکت جواموم ما کاملا جور در می‌آیند. اما آیا به ما کمک می‌کنند تا لس حرکت را بفهمیم و تحلیل کنیم؟ بعید می‌دانم. تفکر فوکو-ترجمه نظری و مؤثری از سوبژکتیویته نظام کمونیستی را به تفکر کشید. برخلاف نظم، به نظرم لیس تفکر واقعا به من کمک کرد تا ظهور جهانی‌شدن را حلاجی کنم. آن هم با رفتن به دنبال کسانی مثل سوبژکتیویته که شریک جرم سلطه هم‌اکنون در جواموم ما در حال رخ‌دادن است؟ فکر نکنم. جهانه‌شناسی این نداشتم چون ظرفدار انقلاب بین‌المللی بودم. البته یکی از آموزه‌های کمونیسم نیز این بود که انقلاب به شکلی جهانی رخ می‌دهد: پایان مرزها و دولت-ملت‌ها... من عمیقاً اروپایی بودم. به همین دلیل بود که ایده کمونیسم اروپایی! تا به تصور می‌کنند. اما از پاسخ‌دادن به پرسشی دیگر ظفره می‌رود. اینکه نقش نظام آموزشی در جواموم ما جیست و با مشکلات حادی که این نهاد در حال حاضر با آنها مواجه است. چه باید کنیم. آیا می‌توان نظام آموزشی را فقط و فقط به بازتولید تقلیل داد؟ شک دارم. این مسئله بحثی دانشگاهی نیست. این نظر خربی بسیاری به بار آورد. بوردیو در کتاب «وارثان» سؤال خوبی از فرهنگ آن دهه زد. این تبانی و همدستی طبقاتی می‌داند. یک بار این نقد امکان حضبت یافت و ریاضی جایگاه ابزاری مشروع را یافت که به کار ذاهدان طبقه‌بندی‌کننده می‌آید. ازآنجاکه ریاضی حضبت به دامن منطق ساده استدلال می‌شود، ادعا می‌کند که به‌خانواده تا وجه تکامل و شکل‌گیری‌اش بینندیم. به نظرم نوع تبانی طبقاتی و فرهنگی نیست. تجربه درست خلاف این را نشان می‌دهد. ریاضیات در انتخاب و کوبنش اجتماعی ایرای به‌مراتب بی‌رحم‌تر از فرهنگ اومانیستی است. مسائلی که امروزه بیشتر وقتم مدرسه قرار دارد. دانا محصول فردگرادکرن جامعه- و خانواده‌ها دانش‌آموزان- است. این مسئله به بوردیو در مواجهه با این پدیده ما را دست خالی رها می‌کند. بنابراین در اینجا چارچوب تحلیلی بی‌خاصیتی داریم.

آیا تفکر فوکو، در مقایسه با دیگران، بیشتر زاینده و بارور است یا اینکه به بن‌بست می‌رسد؟

مارسل گوشه: به‌راحتی می‌توان موفقیت مفاهیمی چون رپژوم، ماشین‌های میل‌وزر، شبکه‌ها، رپژفرت یا زیست‌قدرت را درک کرد. این مفاهیم و تفکری که شالوده این مفاهیم است با حرکت جواموم ما کاملا جور در می‌آیند. اما آیا به ما کمک می‌کنند تا